**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010226**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

شاگرد: دیروز یک ان قلتی مطرح کردید که اوّل باید در استثنای دوم به شدت ملازمه باعث می‌شود در عالم ظاهر هم تلازم داشته باشند اوّل باید خود مستصحب اثر مستقیم داشته باشد تا بعد بتوانیم ؟؟؟ ۱:۰۷ اگر آن نکته‌ای در خفاء گفتم که ولو خودش مستقیم اثر ندارد ولی همان خفاء واسطه باعث می‌شود که مصحح عرفی یا مقدمات حکمت یکی مصحح عرفی می‌خواهد، مصحح عرفی‌اش هم همان مطلب کافی است. اینجا نمی‌شود همین را؟

استاد: نه.

شاگرد: عرف همین‌که لازمه‌اش

استاد: نه، بحث سر این هست که عرف اینجا اگر استصحاب بار بشود اثر استصحاب آن ملازمه دارد. یعنی

شاگرد: استصحاب گاهی اثر با واسطه

استاد: نه بحث این هست که، اگر خود استصحاب اثری نداشته باشد، به چه عنوان اصلاً ادلۀ استصحاب بگیرد؟ شما می‌گویید اگر حکم ظاهری اینجا در مستصحب باشد، حکم ظاهری نسبت به ملازمش هم هست. اوّل اثبات کنید حکم ظاهری مستصحب را می‌گیرد.

شاگرد: مقدمات حکمتی که آنجا باشد

استاد: نه ربطی به این ندارد. مقدمات حکمت می‌گوید اثر خود مستصحب را بار کن. شما می‌خواهید اثر استصحاب را بار کنید.

شاگرد: مقدمات حکمت اصلاً لفظ

استاد: فرض این است که نه، اثر مستصحب را.

شاگرد: مصحح عرفی که عرف اینجا

استاد: مصحح عرفی اثر مستصحب است. و الا اثر استصحاب در صورتی هست که خود مستصحب اثر داشته باشد. وقتی مستصحب اثر ندارد، نمی‌شود دیگر. حالا آن اثری که برای مستصحب هست یک موقعی اثر شرعی مستصحب هست، یک موقعی اثر عقلی مستصحب هست، نمی‌خواهیم بگوییم آن اثر. گاهی اوقات استصحاب احکام در واقع اثر عقلی مستصحب که لزوم امتثال هست با استصحاب بار می‌شود و الا باید مستصحب اثر داشته باشد، که بالملاحظۀ آن اثر، حکم ظاهری صحیح باشد. ولی حالا آن اثری که برای مستصحب شرعاً هست، اثر شرعی مستصحب ولو به نظر عرف باشد کفایت می‌کند. مرحوم آخوند همین را دارند می‌گویند. می‌گویند آن چیزی که ما یراه العرف اثراً شرعیاً للمستصحب. این مصحّح استصحاب است. اگر یک همچین مصحّحی استصحاب داشت. استصحاب که جاری شد آثار خود استصحاب بار می‌شود. طبیعتاً استصحاب یک امر تکوینی تحقق پیدا کرده، آن امر تکوینی که تحقق پیدا کرد لوازمش هم بار می‌شود. چون لوازمش، لوازم اماره است. این‌که استصحاب جاری هست از ادلۀ لا تنقض الیقین بالشک چیز شده دیگر. بنابراین ما با ادلۀ لا تنقض الیقین بالشک فهمیدیم استصحاب جاری است. استصحاب که جاری شد لوازم خود استصحاب بار می‌شود، به شرطی که خود استصحاب آن شرایط جریانش باشد.

مرحوم آخوند علاوه بر خفاء واسطه، بحث جلاء واسطه را هم مطرح کرده، جلاء واسطه را با دو بیان طرح کرده. یک بیان این هست که گاهی اوقات شدت ملازمۀ بین واسطه و استصحاب به گونه‌ای هست که اثر واقعی، یعنی ملازمه فقط در مقام واقع نیست، ملازمه در مقام ظاهر هم هست. یک بیان.

یک بیان دیگر این هست که، گاهی اوقات شدت ملازمه به حدی هست که اثر لازم و اثر ملزوم به همدیگر نسبت داده می‌شوند. کأنّ لازم و ملزوم دو چیز به هم پیوسته هستند. اثر یکی از اینها اثر مجموعشان است. بنابراین ما به این می‌توانیم استصحاب را جاری کنیم. وقتی اثر مجموع شد، اثر دیگری هم هست به اعتبار این‌که لازم اثر دارد، ملزوم هم عرفا‌ ذی اثر هست. خب این بیان مرحوم آخوند.

مرحوم آخوند دو تا مثال در این مورد در حاشیه زده. یک مثال همین جا زده، بحث متضایفین.

یک مثال هم در یک ان قلت و قلت‌هایی که بعداً مطرح می‌کند در لابلای آن ان قلت و قلت‌ها یک مثال را آورده، آن هم علت و معلول است. مرحوم آقای خویی به تبع مرحوم اصفهانی این استثناءهای مرحوم آخوند را کبرویاً می‌پذیرند ولی می‌گویند صغریٰ ندارند و در هر دو استثناء مناقشه می‌کنند. اما در علت و معلول.

اوّل متضایفین را عرض بکنم. در متضایفین می‌گویند که متضایفین اگر نسبت به یکی از متضایفین یقین داشته باشیم نسبت به متضایف دیگر هم باید یقین داشته باشیم. به تعبیر مرحوم آقای اصفهانی متضایفان متکافئنان قوة و فعلاً. یعنی اگر یک متضایف به فعلیت رسیده باشد متضایف دیگر هم باید فعلیت داشته باشد. بنابراین همچنان که در یک متضایف شرایط استصحاب بار هست، در متضایف دیگر هم شرایط استصحاب بار هست. بنابراین مستقیماً در خود آن متضایف ما استصحاب می‌کنیم. اگر ما می‌گوییم زید اب عمرو است، می‌خواهیم با استصحاب بقاء ابوت زید برای عمرو بنوت عمرو برای زید را اثبات کنیم. خب مستقیماً بنوت عمرو برای زید خودش حالت سابقه باید داشته باشد دیگر. نمی‌شود زید قبلاً اب عمرو باشد، و عمرو ابن زید نباشد. ابوت زید برای عمرو سابقاً با بنوت عمرو برای زید سابقاً ملازم است. پس بنابراین دو تا با همدیگر وقتی ملازم شدند استصحاب در هر دو جاری می‌شود. و بنابراین دیگر نیازی به بحث اصل مثبت و این حرف‌ها نیست. این در متضایفان.

اما در علت و معلول ایشان می‌فرماید علت و معلول اگر مرادتان علت تامه هست، در علت تامه همین بیان متضایفین می‌آید. اگر سابقاً علت تامه بوده است معلول هم بوده است. پس بنابراین همچنان که علت تامه را می‌توانیم استصحاب کنیم معلول را هم می‌توانیم استصحاب کنیم. دیگر نیازی نیست که علت تامه را استصحاب کنیم بعد بالملازمه از استصحاب علت تامه اثر معلول را بخواهیم بار کنیم. خود معلول را استصحاب می‌کنیم اثرش را بار می‌کنیم دیگر.

اگر مراد علت ناقصه هست به این علت ناقصه و معلول اصلاً ملازمه‌ای وجود ندارد که شما می‌خواهید. ملازمه نیست پس این چی است؟ مرادتان چی هست؟ خب این بیانی هست که، اشکالی هست که مرحوم آقای خویی کردند.

اشکال مرحوم آقای خویی نسبت به متضایفین خب حالا بعد بحث می‌کنیم آیا درست هست یا درست نیست؟ مرحوم آخوند در مورد متضایفین توضیح نداده. ولی در مورد علت و معلول دقیقاً توضیح داده و خیلی تعجب است که آقایان چطور مراجعه نکردند به خود کلام مرحوم آخوند؟ مرحوم آخوند دقیقاً توضیح داده کافی و متأسفانه یکی از مشکلات همین است که مراجعه نمی‌کنند در کلمات خود آقایان و اشکال را مطرح می‌کنند. به حفظ خودشان اعتماد می‌کنند یا به نقل دیگران اعتماد می‌کنند، مراجعه نمی‌کنند.

مرحوم آخوند مرادش از علت جزء اخیر علت تامه است با حفظ سایر شرایط. حالا من توضیح می‌دهم، اوّل مطلب را توضیح بدهم بعد عبارتش را هم می‌خوانم. ببینید مرحوم آخوند می‌گوید که اگر یک شیءای سابقاً علت تامه‌اش موجود نبوده ولی بعضی از اجزاء علت الآن یقین داریم موجود است. این اجزایی که قبلاً موجود نبوده ولی الآن یقین داریم موجود است. جزء اخیر علت تامه‌اش قبلاً موجود بوده، استصحاب می‌کنیم بقاء جزء اخیر علت تامه را با یقین به این‌که در ظرفی که سایر اجزاء را علم داریم که موجود است. اینجا ایشان می‌گوید استصحاب جزء اخیر علت تامه، عرفاً ملازمه دارد با ترتیب اثر آن معلول. این معلول حالت سابقه ندارد، چون علت تامه‌اش از قبل نبوده. آن قسمت‌هایی که از قبل بوده فقط همین جزئی هست که می‌خواهیم استصحاب بکنیم.

شاگرد: پس چجوری اخیر بوده؟

استاد: جزء اخیر الآن جزء اخیر است، نه این‌که قبلاً.

شاگرد: با وصف ؟؟؟ قبلاً نبوده.

استاد: آن موقع هم اگر آنها بود جزء اخیر می‌شد ولی نبوده که. یعنی ببینید فرض کنید که برای این‌که یک نجاست تحقق پیدا کند باید آب ریخته بشود و این آب ریختن همراه با فرض کنید فشار باشد مثلاً. همراه با رطوبت آن طرف باشد مثلاً. آبی اینجا ریخته بشود مثلاً آفتاب در صورتی جایی را خشک می‌کند که دیوار رطوبت داشته باشد. مطهریت آفتاب. اوّل صبح آفتاب نبوده الآن می‌بینیم آفتاب هست، نمی‌دانیم این رطوبتی که شب دیوار داشت الآن هم رطوبت دارد یا ندارد؟ استصحاب می‌کنیم بقای رطوبت را، رطوبت دیوار جزء اخیر علت تامه است. یعنی به همراه سایر اجزاء. تابش نور آفتاب قبلاً نبوده. بنابراین قبلاً طهارت حاصل نشده بوده. بنابراین استصحاب معلول را نمی‌توانیم بکنیم. استصحاب طهارة الارض را می‌کنیم. می‌گوییم این زمین سابق این بنا سابق تر بوده،‌استصحاب بقای رطوبت بنا را می‌کنیم، با ضمیمه کردن این‌که سایر اجزای علت تامه را علم وجدانی داریم، پس معلول موجود است. این اشکالش چی است؟ این را ایشان تصریح می‌کند. حالا من عبارتشان را بخوانم. اصلاً اصل ان قلت و قلت ایشان در یک وادی دیگری است، یک بحث مفصلی دارد، در آن بحث‌های مفصل به اینجا می‌رسد که در جایی که استصحاب جزء العلة می‌کنیم آیا این استصحاب جزء العلة کافی هست برای ترتیب معلول؟ کافی نیست امثال اینها؟ اصلاً بحثش در آنجاها هست، این بحث را آنجا آورده.

حالا آن مقدمات بحث ایشان را وارد نمی‌شوم خیلی مفصل، حالا مقدماتش چند صورت دارد فلان و بهمان است، صورت‌ها را ایشان استصحاب‌هایش را جاری نمی‌داند.

بعد می‌گوید: «نعم لا يصحّ استصحاب شرط نفس‏ التّكليف‏ وجوداً و عدماً، و كذا مانعه ... إذا ظفر بمقتضيه و شكّ فيهما،»

می‌گویند مقتضی موجود است، در شرط تکلیف یا در مانع تکلیف شک کرده باشیم. آیا ما می‌توانیم استصحاب بقای شرط بکنیم؟ استصحاب عدم مانع را بکنیم؟ می‌گوید اینجا این اشکال پیش می‌آید که علت تامه مقتضی به علاوۀ شرط و به علاوۀ عدم مانع هست. آن معلول بر خود شرط و بر عدم مانع بار نشده که ما با استصحاب شرط و عدم مانع می‌خواهیم آن معلول را بار کنیم.

«نعم لا يصحّ استصحاب شرط نفس‏ التّكليف‏ وجوداً و عدماً، و كذا مانعه ... إذا ظفر بمقتضيه و شُكّ فيهما،»

یعنی در شرط و عدم المانع.

و ان رتّب علیه فی خطابٍ.

هرچند آن شیء بر شرط و بر مانعش رتّب، یعنی در موضوع تحقق شیء شرط و مانع هم هست ولی شرط و عدم مانع تمام الموضوع نیست، جزء الموضوع است.

«ضرورة أنّ ترتّبه على مقتضية مع وجود شرطه و فقد مانعه بالعقل،»

این‌که در جایی که مقتضی موجود است اگر شرط باشد مانع نباشد معلول تحقق پیدا می‌کند این عقلی است. شارع که این را نگفته که اگر مقتضی باشد شرط هم باشد معلول تحقق پیدا می‌کند. خب این ترتّب عقلی است.

شاگرد: بالفعل دارد.

استاد: «لأجل استحالة انفكاك المعلول عن علّته، فلا مجال لإثبات حكم شرعيّ باستصحاب شرطه و عدم مانعه إذا ظفر بمقتضيه‏ و شكّ فيهما،»

در شرط و عدم المانع.

«و ذلك لأنّه و إن كان لهما»

یعنی برای شرط و عدم المانع «دخل فيما يترتّب عليه الحكم الشّرعي، إلاّ أنّه عقلاً لا شرعاً»

دخالت شرط در ظرف تحقق مقتضي، در تحقق مقتضیٰ عقلی است. و دخالت عدم مانع در ظرف تحقق مقتضي، در تحقق مقتضیٰ عقلی است

«لا شرعاً و التّرتّب ما لم يكن شرعياً لا يصحّ التّوسعة و التّضيق ظاهراً فيما يترتّب عليه، لما عرفت من أنّه إنما يكون له ذلك فيما كان واقعه بيده و بجعله، فتدبّر جيّداً.»

یعنی شارع مقدس در صورتی می‌تواند توسعه و تضییق ظاهری بدهد که توسعه و تضییق واقعی‌اش به دست شارع باشد و توسعه و تضییق واقعی این موضوع به دست شارع نیست، اینجور نیست که شارع بتواند بگوید این مقتضی وقتی موجود بود من می‌گویم با تحقق شرط مشروط تحقق پیدا می‌کند. این‌که نیست نه. وقتی شرط تحقق پیدا می‌کند مشروط قهراً تحقق پیدا می‌کند.

شاگرد: مشروط حکم شرعی مگر نیست؟

استاد: مشروط حکم شرعی است.

شاگرد: وقتی شارع می‌گوید.

استاد: نه شارع برای مجموع حکم بار کرده، نه بر خصوص شرط. بر خصوص شرط این حکم را بار نکرده.

شاگرد: ایشان که اشکالشان این نیست که این جزء العلة است، ایشان اشکالشان این است که چرا علت تامه را گذاشته جزء العلة

استاد: این‌که در ظرف تحقق مقتضی با تحقق شرط مشروط تحقق پیدا می‌کند این عقلی است.

«فتدبّر جيّداً.»

حالا این را داشته باشد.

«إلاّ أن يتشبّث بذيل ما استثناه من الأصل المثبت بدعوى الملازمة بين تنزيل العلّة أو الجزء الأخير منها، و بين تنزيل معلولها،»

من فکر می‌کنم این «أو» یا حالت تفسیری دارد یا مراد از «أو» باید به جای «أو» «أی» بوده. چون توضیحاتی که ایشان می‌خواهد بدهد اصلاً برای جزء اخیر هست نه برای کل علّت.

«بدعوى الملازمة بين تنزيل العلّة أو الجزء الأخير من العلة کأن و بين تنزيل معلولها،»

«فيكون معنا حرمة نقض اليقين بالشّرط بالشّكّ فيه»

شک در شرط «مع إحراز سائر أجزاء العلّة، هو الالتزام ظاهراً بما هو معلولها من الحكم، و قد عرفت أنّه مع هذه الملازمة لا يلزم أن يكون مورد الاستصحاب حكماً أو ذا حكم، بل يكفى أن يكون أحد المتلازمين كذلك، فإنّهما بهذه الملازمة قد يكونان كالواحد الّذي كان له وجهان، فتوجّه الخطاب لأجل كونه بلحاظهما مورد الاستصحاب، حيث يكون بحسب أحدهما متيقّناً في السّابق و مشكوكاً في اللاّحق، و بالآخر قابلاً للجعل و التّعبّد ظاهراً.»

می‌گوید یکی از اینها یقین سابق نسبت به آن داریم. نسبت به دیگری یقین سابق نداریم. ولی یکی از اینها موضوع اثر هست، معلول موضوع اثر است ولی حالت سابقه ندارد. جزء اخیر علت تامه حالت سابقه دارد ولی موضوع اثر نیست. چون بین جزء اخیر علت تامه و معلول ملازمۀ در تعبد هست. ملازمه در تعبد به این معنا که اثری که برای معلول هست، این اثر به جزء اخیر علت تامه هم نسبت داده می‌شود. پس بنابراین ما می‌توانیم به اعتبار اثری که معلول دارد استصحاب شرط بکنیم، استصحاب عدم مانع بکنیم. خود آن معلول حالت سابقه ندارد، این تصریحش می‌گوید احدهما متیقناً سابقاً و بالآخر منشاء اثر هست. عبارت به این واضحی، به این روشنی که کاملاً هم مطلب را توضیح داده، آقایان اصلاً نیاورند بعد آن بحث‌ها را می‌کنند، آدم تعجب می‌کند که چرا اینجوری مشی می‌شود با کلمات بزرگان؟

خب این مطلبش هم صاف است، هیچ مطلب گیری هم ندارد و درست هم هست.

اینجا آقای روحانی در منتقی الاصول کلام مرحوم آخوند را جور دیگری توضیح می‌دهد، در مورد علت و معلول. و در مورد متضایفین هم کلام مرحوم آخوند را توضیح می‌دهد و توجیه می‌کند. البته در متضایفین اشکال می‌کند ولی در علت و معلول اشکال مطرح نمی‌کند ظاهراً می‌پذیرد. در علت و معلول اینجوری توضیح می‌دهد، ایشان می‌گوید گاهی اوقات یک شیءای یک وجود علت ما یک وجود مستمر دارد به طوری که حدوث و بقایش یک شیء تلقی می‌شود. ولی معلولش افراد متعدد هستند. حالا من این را مثال می‌زنم. ببینید در کارخانه‌ای از آن بالا گندم دارد می‌ریزد، کیسه پر می‌شود. همینجور گندم که می‌ریزد کیسۀ اوّل پر می‌شود، کیسۀ دوم پر می‌شود، کیسۀ سوم پر می‌شود. ریزش گندم یک وجود واحد مستمر است. ولی کیسه‌هایی که پر می‌شود متعدد هست. می‌گوید شارع مقدس اگر بگوید که این گندم هنوز دارد ریزش می‌کند، این ملازمه دارد عرفاً با این‌که کیسۀ بعدی پر شده. نسبت به این کیسه‌ها حالت سابقه ندارد. کیسۀ اوّل، کیسۀ دوم. کیسۀ اوّل پر شد رفت. کیسۀ دوم پر شد رفت. نمی‌دانیم کیسۀ سوم پر شده است یا نشده است؟ کیسۀ سوم که حالت سابقه ندارد. قبلاً که پر نشده بود. ولی آن گندمی که داشت از آن بالا می‌آمد و مشغول ریزش بود ما استصحاب می‌کنیم بقاء ریزش گندم از آن دریچه‌ای که این کیسه‌ها زیر او قرار گرفته. می‌گوید استصحاب بقاء ریزش گندم عرفاً با استصحاب پر شدن کیسه ملازمۀ ظاهریه دارد. یعنی اگر شارع نمی‌تواند بگوید که گندم دارد می‌ریزد ولی آن کیسۀ گندم پر نمی‌شود. ایشان اینجوری چیز کرده.

اگر واقعاً این مثال، مثال خوبی هم هست و به نظر می‌رسد که درست باشد، البته اگر همچین ملازمه‌ای را کسی قبول بکند حالا ممکن است کسی بگوید همچین ملازمه‌ای ظاهریه‌ای نیست و امثال اینها، آن یک حرف است. ولی من فکر می‌کنم مثال مثال خوبی است.

عجیب است آقای شهیدی اشکالی کرده به مرحوم آقای روحانی من سر و ته‌اش را نمی‌فهمم. این اشکال اصلاً یعنی چی؟ عبارت را می‌خوانم.

ایشان می‌گوید اقول، عبارت آقای روحانی را کامل می‌آورد بعد می‌گوید اقول ما ذکره بالنسبة الی فرض استصحاب العلة من دون حالة سابقة للمعلول قریب لأنه یعنی استصحاب بقاء المقتضي لاثبات المقتضیٰ بالفرد. و لا ریب فی کونه من الاصل المثبت.

این چه ربطی اصلاً به بحث آقای روحانی دارد؟ آقای روحانی، می‌گوید خود آن علت یک وجود استمراری دارد. مقتضیٰ می‌گوید ما استصحاب بقای مقتضیٰ را می‌کنیم اصلاً نه مقتضي را. ولی مقتضیٰ وجود حدوثی‌اش یک معلول را دارد، وجود بقایی‌اش معلول دیگری دارد. یعنی مقتضیٰ وجودهای متعددش به نظر عرف متعدد نیست. استمرار یک وجود وُحدانی است ولی در معلولش متعدد است، مثالی. آقای روحانی یک بحث چیز را زده، مثالی که زده می‌گوید، می‌گوید اگر فرض کنیم حرکت دست علت للقتل هست مادامت مستمرة. همینجوری که دست می‌چرخد همینجور آدم کشته می‌شود، آدم کشته می‌شود، آدم کشته می‌شود. من نمی‌دانم این دست حرکتش هنوز ادامه دارد؟ نفر اوّل مُرد، نفر دوم مُرد. نمی‌دانم نفر سوم مرده یا نمرده؟ اگر شارع مقدس بگوید این دستش را ما هنوز دارد حرکت می‌کند کأنّ این ملازمه دارد با این‌که بگوید که آن نفر سوم هم کشته شده، امثال اینها.

من حالا مثال را مثال دیگر بزنم که هم واقعی‌تر باشد و هم به نظرم ملازمۀ عرفیه در این مثالی که من می‌زنم روشن‌تر است که اگر ما نمی‌دانیم آیا هنوز آن ریزش گندم از دریچه‌ای که زیرش کیسه‌ها قرار داده برای پر شدن ادامه دارد یا ادامه ندارد، این‌که شارع بگوید بگو هنوز ریزش گندم وجود دارد، فرض کنید باران، این باران می‌آید اوّل این حوض را پر می‌کند، بعد حوض بعدی را پر می‌کند، بعد حوض بعدی را پر می‌کند، همینجور چیزهای مختلف وجود دارد. یک دریچه‌ای شبیه همین دریچۀ گندم، اگر باران را هم فرض کنیم، دو تا حوض پر شده، نمی‌دانیم حوض سوم پر شده یا پر نشده، شارع مقدس بگوید هنوز باران ادامه دارد. می‌گوییم این کأنّه عرفاً هنوز باران ادامه دارد ملازمه دارد با این‌که بگو هنوز آن حوض سوم هم پر شده است. نمی‌دانیم یعنی اگر واقعاً ملازمۀ عرفیه وجود داشته باشد بین بقای این دو تا مطلب همینجور هم هست و بعید هم نیست که شخصی ادعا کند، بین این‌که شارع بگوید هنوز باران وجود دارد، فرض کنید باران که دارد می‌آید زیر باران یک سری لباس‌هایی قرار دارد که باران بیاید لباس اوّل را پاک می‌کند، همینجور ادامه داشته باشد، لباس دوم را پاک می‌کند. باران ادامه داشته باشد لباس سوم را پاک می‌کند. شارع مقدس بگوید باران ادامه پیدا کرده ولی لباس سوم را پاک نکرده. بگوییم عرفاً نمی‌شود. وقتی باران ادامه دارد لباس سوم هم پاک کرده. تطهر لباس‌ها به دلیل این‌که لباس‌ها مختلف هستند ۳ شیء مختلف تلقی می‌شود و هر کدامشان باید حالت سابقۀ جدا جدا داشته باشند. ولی باران را یک وجود واحد مستمر برایش فرض می‌شود کرد. این مثال، مثال خوبی هم هست.

شاگرد: خیلی نفهمیدیم.

استاد: اصلاً من هم نفهمیدم اشکال آقای شهیدی. کلام آقای شهیدی چه ربطی به کلام آقای روحانی دارد؟

شاگرد: شما می‌فرمایید این معلول را می‌فرمایید مقتضیٰ یک چیز ادامه‌دار است. این‌که می‌شود مقتضي

استاد: چی؟

شاگرد: مقتضي ادامه‌دار است، مقتضیٰ

استاد: نه، بحث سر این هست

شاگرد: بقائش حسبی دارد که حدوث

استاد: ببینید بحث سر این هست که، حالا مقتضي و مقتضیٰ را که من تعبیر کردم کنار بگذارید. بحث این هست که می‌گوید علت ما حدوثاً. علت ما یک شیء وُحدانی است. حدوثش معلولی را می‌آورد و بقائش معلول دیگری را می‌آورد. افراد مختلفی هستند، این افراد متعدد هستند. ولی آن کأنّ. علت واحد است. البته من این را می‌خواهم بگویم، آیا تعدد معلول باعث نمی‌شود که ملازمه، این‌که یک مقدار تأمل هم دارم این است، ممکن است ما بگوییم وقتی معلول متعدد شد، ممکن است ملازمه بین چیزها نباشد. یعنی شارع مقدس این مطلب درست نباشد که علت. چون حدوثش بما هو حدوث علت برای پر شدن کیسۀ اوّل و دوم است مثلاً. بقایش علت برای کیسۀ سوم است. وقتی این کیسه‌ها متفاوت شدند آن علت را هم به اعتبار این معلول عرف تفکیک می‌کند.

شاگرد: دو تا حیث دارند؟

استاد: دو حیث برایش کأنّ در نظر می‌گیرد. در امور تدریجی و این شکلی. حالا یک مقدار دیگر خیلی برهان‌بردار نیست که آیا ملازمۀ بین بقاء علت در این مثال‌ها و بقاء معلولی که معلول‌ها تفاوت سنخی دارند. یعنی تفاوت فردی دارند. اتحادشان اتحاد سنخی است ولی تفاوت فردی دارند. همه‌شان کیسۀ گندمی هست که پر می‌شود، ولی آن کیسۀ اوّل، آن کیسۀ دوم، کیسۀ سوم است. آیا شارع مقدس می‌تواند حکم کند که کیسۀ سوم پر نشده است با وجودی که علت پر شدن کیسه را حکم کرده است به بقائش. ما بگوییم آن علت چون پر شدن کیسه به عنوان یک امر کلی ما نباید در نظر بگیریم. این‌که ما می‌گوییم علت مستمر هست معلول را کلی‌اش شما در نظر می‌گیرید. می‌گویید یک معلول کلی داریم، آن معلول کلی آن پر شدن کیسه است، کیسۀ گندم است. ما همچنان که آن، آن علت، علت یک معلول، معلول‌های متفاوتی هستند که افراد مختلفی هستند که در یک جهت مشترک هستند. مجرد این‌که اینها در یک جهت مشترک باشند باعث نمی‌شود که مثلاً، فرض کنید شما این سقف که خراب می‌شود، همینجور زید را دیدیم زیر این سقف قرار داشته. عمرو هم اگر این سقف همینجوری که خراب می‌شود هر کسی زیرش هست می‌کشد. نفر اوّل را کشته، نفر دوم را کشته، نمی‌دانیم ریزش سقف ادامه داشته تا نفر پنجمی که اینجا وجود دارد. ما بگوییم استصحاب می‌گوید بگو ریزش سقف ادامه دارد. آیا این ملازمه دارد عرفاً با این‌که پس نفر پنجم هم مرده است. ممکن است بگوییم عرفاً همچین ملازمه‌ای وجود ندارد. اگر واقعاً همچین ملازمه‌ای وجود داشته باشد مثال آقای. من یک قدری تأمل دارم. یک مقداری که واقعاً مثال آقای چیز درست هست یا درست نیست؟ آقای روحانی. ولی این جواب آقای شهیدی ربطی اصلاً به کلام مرحوم آقای روحانی ندارد. نمی‌دانم کلام ایشان چجوری فهمیده که این جواب را به ایشان داده؟ خب این یک مطلب.

اما در مورد متضایفان. در مورد متضایفان آقای روحانی اینجوری تعبیر کرده، عین عبارت آقای روحانی را هم بخوانم. باز آقای شهیدی نپذیرفته، آن هم اصلاً من نمی‌فهمم آقای شهیدی کلام ایشان چجوری فهمیده که این اشکال را کرده؟

اما فی المتضایفان فما افید من.

ایشان در متضایفان می‌گوید در مثالی که شما می‌زنید درست است، ابوت و بنوت همینجور است، ولی همۀ مثال‌ها این شکلی نیست ما مثال سابق و لاحق را می‌زنیم که سابق و لاحق، سابق حالت سابقه دارد، لاحق حالت سابقه ندارد. ایشان می‌گوید:

«و اما في‏ المتضايفين‏، فما أفيد من التلازم بين الوجود الفعلي لهما تام بالنسبة إلى مثل الأبوة و البنوة، و اما مثل التقدم و التأخر و السبق و اللحوق، فوجود السابق متقدم زمانا على وجود اللاحق كما هو واضح جدا، و كون التقدم و التأخر من المتضايفان» نوشته متضایفان خب غلط است، من المتضایفین باید باشد «من المتضايفین مما لا يقبل الشك و التردد.»

شاگرد: تا وقت دوم نیاید این مقدم است

استاد: حالا.

«و عليه، فمع اليقين بتحقق الوجود السابق على وجود آخر، فإذا شك في زمان في بقاء ذلك الوجود بوصف كونه سابقا يستصحب كونه سابقا على الوجود الآخر، و لازمه تأخر الوجود الآخر عنه بلحاظ ذلك الزمان. فيمكن ان يدعى ان التعبد بسابقية أحد الوجودين لا ينفك عن التعبد بتأخر الوجود الآخر، و لذا قد يعبر عن اشتراط البعدية باشتراط القبلية، كما ورد بالنسبة إلى صلاة الظهر و العصر التعبير بان: «هذه قبل هذه»، مع ان الشرط هو كون صلاة العصر بعد الظهر لا كون صلاة الظهر قبلها.»

بگذارید من بحث، مثال ایشان را توضیح بدهم. بعد یک چیزهایی را دارد، توضیحاتی دارد که من فردا توضیح می‌دهم. ببینید اصل اجمالش. حالا این توضیحش هم برای فردا باشد. این را ملاحظه بفرمایید.

شاگرد: محقق داماد همان مطلبی که شما از آخوند نقل کردید نقل می‌کنند، بعد می‌فرمایند:

«و فيه مواقع للنظر، فان الشرط او المانع ليس‏ دخيلا فى‏ الحكم‏ وجودا او عدما بل الدخيل فيه هو التقييد به او بعدمه، و قد تبين فى محله ان فى مثل القيود للمامور به يكون القيد خارجا و التقيد داخلا،»

این ممکن است منشاء آن اشکال باشد؟

استاد: نه، ربطی به اینها ندارد. اشکال آقای داماد هم وارد نیست.

شاگرد: ممکن است این وارد نباشد ولی این منشاء اشکال آقای خویی نباشد.

استاد:نه اصلاً آقای خویی اینها را چیز نشدند. به اینجاها کار نکشیده بعد بخواهند چیز بکنند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان